

افغانستان (۶)

اصلاحات در شوره زار و قبایل

افغانستان بنابه موقعیت جیوپولیتیک - از همان آغاز شامگا هان بازی های استعماری از هر جهت تحت فشار قرار گرفت و درابتدال عقب ماندگی امتداد پیدا کرد. وابستگی حکومت افغانستان به کشور های همسایه بخصوص دو قدرت بزرگ منطقه روسیه تزاری - اتحاد شوروی و هند بریتانوی - در جاذبگی اجتماعی را تشدید کرد. به این معنا که کشور از تمدن معاصر و در حال گسترش محروم ماند و عمر مناسبات عقب مانده و نا آشنا با علم و تکنولوژی تداوم یافت. از همین زاویه وابستگی سیاسی و اتکاء به معاونت های نکبت آفرین بیرونی آویز گردن امیران و شاهان افغانی گردید. استقلال افغانستان که بسیار نیک آغاز گردید و اصلاحاتی را به میان کشید بنا به فقدان پایگاه مناسب اجتماعی اقتصادی در شوره زار فرهنگ مسلط جامعه فروغلتید و گامی را که لازم بود نتوانست بردارد. مناسبات افغانستان با سه کشور همسایه با سرحدات طولانی که امکان رابطه افغانستان با جهان بیرون را تامین می کرد باملاحظات و شائباتی توأم بود و در مناسباتش برای انکشاف آزاد فراغ خاطر و فضای مطمئن نداشت. در نتیجه در جاذبگی اقتصادی و حاکمیت دیرپای مناسبات کهنه اجتماعی از فروغ فرهنگی سیاسی محروم ماند. با آنکه مظاهر فرهنگ و تمدن مدرن از زمان امیر شیر علی خان نطفه بسته و به سوسو آغا زیده بود ولی تجاوز انگلیس و ضعف دولت ها این جلوه را در ظلمت فرو برد و این ظلمت تا دهه نخستین قرن بیستم بر جامعه حاکم بود. مخالفان از درون و بیرون نظام به گل آلود کردن پرداختند. بغاوت در پکتیا و گسترش و دامنه گرفتن آن، دولت را با چالش جدی مواجه کرد. که اگر ازیکسو موضوع از ابشخور اصلاحات آب می خورد ولی دست های پیدا و پنهان دیگری در بستر جامعه و نظام نیز زمینه ساز آن بود. بنا به گفته غبار مردم از شاه بواسطه دست کشیدن دولت از معاونت و حمایت مردم سرحدات آزاد در مقابل انگلیس رنجیده بودند و بعضی ملا ها و خان ها هم که بواسطه از دست رفتن امتیازات خود از دولت متنفر بودند در خرابی اوضاع دخیل بودند. رهبران اغتشاش قانون اساسی را ناسخ مذهب میدانستند. (۳۲) و خواستار عزل شاه شدند. (۳۳)

در یک کشور شدیداً سنت گرا و عقب مانده با مناسبات مذهبی قبیله ای اصلاحات انقلابی و مترقی و صمیمانه امان الله خان از چندسو آسیب پذیر بود. هم در ساختار جامعه هم در ساختار نظام که فاقد پشتوانه لازم و موثر اجتماعی فرهنگی و سیاسی نظامی بود و هم در متن و ضعیف جیو استراتژیک و وابستگی مظلومانه نسبت به کشور های همسایه. بحران دوره استقلال افغانستان عوامل سیاسی و عمیقاً اقتصادی داشت ولی آن هابیرا که از درون و بیرون برضد نظام نوین به مخالفت برخاستند حوادث را رنگ دینی مذهبی دادند و غریزه ناپسند جماعت را وسیله تخریب نظام و سرنگونی آن قرار دادند جایی برای توجیه وجود ندارد. برنامه های اصلاحی امان الله نتوانست خود را کامل نماید بخاطر یکه فاقد پایگاه مطمئن اجتماعی فرهنگی بود. خان و ملابا سنت و مذهب در برابر این اصلاحات قد علم کردند و عوامل دیگری نیز مزید بر این عوامل بود. اصلاحات سنت شکن شاه هم قدرت هر دو را محدود کرد حتی در برابر آن ها ایستاد مخالفت ها از درون نظام هم اسباب و زمینه ساز تشنج های بعدی گردید.

شاه امان الله برای استحکام نظام و جلب همکاری سفر در ازمدت کشور های اروپایی و برخی از کشور های اسلامی را انتخاب کرد اگر چه سفرش برای دستاورد های سیاسی سودمند بود ولی غیابت وی و بخصوص اصلاحات و بلند پروازی های تب آلودش آتش شرارت مخالفت های پنهان و آشکار را بیشتر ساخت. برای اثبات اینکه اصلاحات نخستین دوره دهه ساله استقلال کشور چرا دستخوش تحولات منفی گردید نمیتوان یک علت را بناءویا عمده قرار داد. علل بیرونی و درونی با هم یکجا بمتابیه سلسله از حلقه های یک زنجیره نبرد تجدد و سنت را به نفع دومی پایان داد. در این میان زمینه بسیار وسیع و گسترده باز دارندگی و شکست با نیرومندی دیر پای و سنگوارگی در مناسبات اجتماعی و کلتوری جامعه موجود بود. بر همین زمینه و در همین بستر، نیروهای مخالف و دست های بیرونی بسیار به آسانی نقش اصلاحات را خنثی کرد. امان الله بیشتر برحسن نیت و احساساتش متکی بود. مشت قلبی از اصلاح طلبان، پرورش درباری شاه امان الله و تسلط فرهنگ "شاه پدری" عدم آشنایی حتی اقشار تحصیل کرده با زمینه های مدنیت و پیشرفت های اجتماعی کلتوری عدم شناخت از ملزومات وزیر ساخت های اصلاحات... از همه بدتر حاکمیت تلقیات و خلقیات پارینه ناشی از مناسبات عقب مانده و جاهلانه در جامعه (بخصوص روستایی- قبیله ای) و رقابت

های مزورانه و خشن استعماری و پیرامونی همه و همه دست و پای دولت نو پاه را می بست. تجارب و شناخت اندک نظام در برابر عزایم و فتنه های بازی های پیرامونی در این زمینه دست و پای دولت را برای پیگیری تعیین سرنوشت قبایل هم در هاله ابهام قرار داد دولت نه پاسخ مثبت و نه منفی در این رابطه داشت. قبایل میهن می خواست آنچه را که از دست داده بودند.

بازی بزرگ – ادامه دارد

در تحلیل و ارزیابی تاریخی افغانستان نگرش های گوناگون ارایه شد. ولی با این همه موقعیت حساس استراتژیک افغانستان در تعاملات استعماری قرن نوزده و بیستم جای بارزی دارد و افغانستان پیوسته دچار گرفتاری داخلی و بیرونی بوده است و افغانستان در زیر فشار دوجانبه در یک وضع پیوسته آسیب پذیر قرار داشته و در این راستا کشورهای بزرگ از کمبودی ها و ضعف های درونی جامعه ای افغانستان که ناشی از عقب ماندگی فرهنگی و فقر اقتصادی و فقدان تسلسل منطقی در پروسه سیاسی می باشد هم در گذشته و هم چنان در حال بوجه احسن کارگرفته است و می گیرند. اندیشه دوام دولت و تضمین جانشینی در حکومت چیزی است که طوایف پشتون با آن بیگانه اند. (۳۴). در این تاریخ یعنی زمان برگزاری کنگره برلین (۱۸۷۸) افغانستان از نظر سیاسیون انگلیس مخصوصاً سران نظامی آن کشور، اهمیت به خصوص پیدا کرد. آنجا را مهم ترین سنگر دفاع هندوستان فرض می نمودند. در این موقع اولین بار است که دولت انگلیس می خواهد برای کشور افغانستان حدود معین و معلوم قایل شود. که سرحدات آن مشخص گردد. (۳۵). استعمار بر استثمار و بهره کشی و منفعت طلبی آغاز کرد و به در هم نوردیدن اکتاف عالم دست یازید و از کوتاهی وضع و ناتوانی دولت ها بهره گرفت و به بهره کشی از مناطق زرخیز پرداخت. با کمک زر، زور و خدعه کشورهای را اشغال کرد و وقتی هندوستان در زیر چکمه های بریتانیا به زانو در آمد. مناطقی زیادی در سطح جهان در بازی های استعماری دست بدست گردید ولی فاتح مهم این بازی ها بریتانیا بود و دلایلش بصورت کل برتری استراتژیک آن کشور بود و در راستای این بازی ها و نتایج نبرد های سلطه گرانه زمانیکه دست تهدید سایر کشورهای مستعمره جو به قلمروسلطه و منافعش دراز گردید. در تقسیم تعیین ساحات نفوذ این کشور ها دریچه های جورامد گشوده بود و در هر فصلی پای توافقات جا می گرفت. گرچه این دیپلماسی کلاسیک امپاتوری های استعماری در تعیین سرحدات به معنای امروزی نبود اما همین ارمغان بر سرنوشت قلمروهای بعد استعمار در تشکیل ملت دولت های آزاد شده اثر گذاشت.

میگویند شاخصه مهم تاریخ تجارت و صنعت مرز شکنی است. حرص منافع ضمیمه آن و بازی استعماری هر قدر متمدانه هم باشد همه ارزش ها را به چالش میگیرد. رقابت ها بر محور کسب منافع و غصب منابع از باستان تا امروز ادامه دارد. گرچه اشکال گوناگونی داشته ولی ماهیت آن هم چنان پایرجاست. «بازی بزرگ» اصطلاحی است که در قرن ۱۹ با زمان کیم نوشته «رودیارد کیپلینگ» سر زبان ها افتاد. این واژه به پیکار قدرت های بزرگ برای یافتن نفوذ اطلاق می شد که البته بسیاری از جنبه های آن به آنچه در دنیای امروز می گذرد می ماند. هدف بازی در آن زمان هند بود و روسیه تزاری نیز به آن اقلیم چشم طمع دوخته بود.

در قرن نوزدهم انگلستان با نگرانی از گسترش امپراطوری روسیه در آسیای مرکزی - برای جلوگیری از پیشروی های روسیه برای تسخیر دژ افغانستان، سه بار تلاش کرد تا بر افغانستان مسلط شود؛ اما این زور آزمایی و تسلط مستقیم برایش زیاد گران تمام شد. در صدد آن شد تا از زور زور توام با تذ و برکار گیرد و به تطمیع و انقیاد از راه های دیگری متوسل گردد. این تنها نگرانی از روسیه تزاری نبوده بلکه در فرجام تجارب ناکام سیطره جویی؛ خطر مستقیم این نیروهای سرکش هم مرز با سرزمین زرخیز را نیز مهم میدانست و از همه مهمتر آنکه سیاست بریتانیا در برابر ملل برتجزیه و تفرقه مبتنی بوده از همین رو راه شق کردن افغانستان و سیاست مهار کردن و تشعب این مردم را در پیش گرفت. سرانجام دریافت که تطمیع افغان های سرکش بامتفرق کردن و انزوا از جنگ رویا رو با آنها بسیار آسان تر است. لذا انگلستان در یک رویکرد با پرداخت پول رؤسای قبایل را اغوا کرد و با تقسیم نیروی سرکش و در تنگنا قرار دادن افغانستان تلاش ورزید دولت افغانستان را به خود وابسته کند. در نتیجه این رقابت، در جولان های «بازی بزرگ» بین روسیه و بریتانیا پراگندن سرکشان شکل گرفت. این بازی بزرگ شامل جنگ پنهان و زیرکانه ای می شد که سیاست توأم با تطمیع حاکمان و ابستگی آنها و نیز فشار های گوناگون از جمله نظامی عوامل اصلی آن را تشکیل می داد.

انگلیس ها بادرک روحيات و روان اجنبی ستیز ولی قناعت پیشگی مردم ما که میتواند میراث فرهنگ بدوی و سنت طریقت های مذهبی باشد و همچنان کوتاهی معنوی و دیدگاه اجتماعی سیاسی حاکمان وقت افغانستان در هنگام تطبیق این استراتژی مهم شان شاید خوب می فهمیده اند که جدا از یکپارچگی ملت های جنوب آسیا، توقف روسیه تزاری در

آسیای مرکزی و آنسوی دریای آمو، "خودنگری و خود محوری و ناسیونالیزم قومی بنام پشتون در آینده می تواند خطری برای شان محسوب شود که رفع آن در آینده شاید نیازمند به پالیسی و درگیری دیگری باشد".

انگلیس و قتیکه با افغانستان مقابل شد تا جایکه حریف او دولت های افغانستان بودند. در تطبیق پلان های خود موفق و کامیاب بودند. (۳۶). اما دولت انگلیس با آن همه قدرتش هنگامیکه با مردم افغانستان مقابل شد مغلوب می گردید. (۳۷). وابستگی، سطح رشد فرهنگی اجتماعی و موقعیت کشور های تحت استعمار پیامدهای گوناگونی را برای این جوامع در قبال داشته است. بریتانیا که با توانمندی تکنیکی فرهنگی معمار عصر بود در سیاست و تعیین تعلقات با کشورها نه تنها وضعیت محلی بلکه پهنا های بزرگتر را نیز در نظر می گرفت.

دولت بدون کمک تسلیحاتی انگلیس که از ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۹ روبرو افزایش بود نمیتوانست حاکمیت خود را بالای عشایر تحمیل نموده قلمرو خود را تحت تصرف در آورد.

معنای خط دیورند نه برای امپریالیزم انگلیس و نه برای مردم افغانستان پایان ماجرا تلقی میشد. نفس معاهده دیورند بنیاد یک نزاع و کشمکش طولانی را پی ریزی کرد که تا حال اثرات آن بر ژئوپولیتیک منطقه نمایان است و در آینده نزدیک برای آن راه حل سراغ شده نمیتواند. (۳۸).

مطالعه اوضاع سیاسی اقتصادی و فرهنگی اجتماعی قبایل نشان میدهد که هم سیاست کابل و هم چنان سیاست هندوستان بعد ها سیاست پاکستان و نزاع در رابطه با مساله حاکمیت بر قبایل به ضرر تمام جوانب تمام شده؛ جزیره جهل، تعصب قبیله سالاری و مخالفت با تمدن و پیشرفت را در آستانه قرن بیست و یکم بوجود آورده است که امروز تنها بدر مافیای و بنیاد گرایی می خورد نه قبایل و نه منطقه. دوام و وضعیت قبایلی و زندگی قرون وسطایی در شرایطی که جهان وارد عصر مدرن میشود خطاها و اشتباهات سیاست مداران افغانستان و پاکستان را در آخر قرن بیستم و آغاز قرن ۲۱ نشان میدهد.

در پاکستان سیاست تطبیع گرانه ای حکومت مرکز یی در قبایل موثر نیافتاد. از حجم بودجه ای حکومت مرکزی کاسته اما در اصل سیاست در قبال قبایل کدام تغییری وارد نگردید و بهانه این امر دعوی افغانستان و بغاوت سرکشی ها و درونگرایی و مرکز گریزی قبایل قلمداد گردید. سیاست افغانستان در برابر آن بیشتر واکنشی و فاقد دورنما بوده و کم مایگی نظام سیاسی افغانستان سبب شده تا دولت در این عرصه موفق نباشد. تقسیمات اداری پشتون ها در آنسوی مرز پرآکنندگی ساختاری، درونگرایی و تفکر سیاسی بدوی هم مشکل ساز بوده است.

بد بینی زندگی قبایلی و دیدگاه منفی اهل قبیله و برداشت آن ها از دین و مذهب بار هانتایج منفی خود را در کشور ما به نمایش گذاشته، و چندین بار کشور را به آغوش اغتشاش اجتماعی و سیاسی سقوط در ورطه انحطاط مادی و معنوی سوق داده است. و دشمنی سران قبایل با اقتدار مرکزی مانع از تسلسل منطقی در پروسه ای سیاسی کشور گردیده است و دشمنان خارجی و عمال مستبد داخل آن ها همیشه بارش و تشویق نیروی ارتجاعی تکامل نهاد های مترقی و مدرن را در کشور ما به دشواری مواجه و مردم را گذشته گرا و مانع انکشاف و تمدن کرده است. (۳۹).

پشتون ها که در اصل خود را هندوستانی تلقی نمی کردند و همیشه آن طرف رود سند را هندوستان نام گذاشته بودند انتظار داشتند که افغانستان در مبارزه علیه برتانوی ها به سراغ شان برسد. در سرحد و بلوچستان پشتون ها در نظام اداری هندوستان به سطح ولایت ارتقاء نکرده بودند.

اقدام نادرشاه در برابر مجاهدین بخارا و عدم حمایت از مبارزان قبایل پشتون به رهبری سرخ پوشان بیانگر توافقات پشت پرده بود که میان شوروی و انگلیس در اروپا صورت گرفته بود و نتایج مشابه کنگره برلین را برای افغانستان در برداشت و حکومت وقت افغانستان که تجربه شکست دهه استقلال را با خود داشت و کاستی ها بر همه شئون نظام سیاسی سایه انداخته بود از این بازی ها گر چه دور ولی با آن نا آشنا نبود. بحران اقتصادی ۱۹۲۹ در اروپا ظهور فاشیسم وحدت و همسویی مسکولندن را رقم می زد.

از دگر سو در سال ۱۹۱۹ - مجلس قانونگذاری هند دست به اصلاحات زد و به ولایت سرحد موقف خود گردانی را اعطا کرد که سرزمین پشتون نتوانست از آن مانند دیگر ولایات بهره برداری نماید. علت این بود که سرحد شمال غرب در سطح چف کمیشنرز قرار داشت مقام ولایت را در سال ۱۹۳۲ بدست آورد.

و قانون مصوب ۱۹۳۵ در ۱۹۳۷ محل تطبیق یافت و در نتیجه انتخابات خدایی خدمتگار برنده شد و داکتر خان جای سرصاحب زاده عبدالقیوم را گرفت. ولی حل معمای سرنوشت آزادی هندوستان هنوز در دستور کار انگلیس قرار نگرفته بود. برنامه خدایی خدمتگار در متن آزادی هندوستان مطرح بود رسوخ جا افتاده ای میان قبایل نداشت و نیروی قبایل در میان وابستگی های منتفدین تقسیم بودند و عدم تجانس و نا همسویی هاهم قوت قبایل را مجال. اگر نیروی اجنبی ستیز سیطره مستقیم انگلیس را بر هم زد در ماندگی، ناگزیر یها و دستنگریها و وابستگی های حکمرانان و عقیمانی های اجتماعی و اقتصادی غل و زنجیر دست و پای ارتقا و پیشرفت افغانستان گردید. "اگر امروز روش ها و اندیشه هائی که بنام آنها قدرت ها دست به کار می شوند دیگرگون گشته، اگر بازیگران همان

بازیگران پیشین نیستند، هدف غائی همچنان با برجاست مسئله بر سر استعمار آسیای میانه به این یا آن شیوه است تا یکی نفوذ دیگری را خنثی کنند. درست است که آنها مشتاق گاز و نفت برای خویش اند اما آنرا چون وسیله اعمال نفوذ خود نیز می بینند" (۴۰).

بازی بزرگ استعماری که در طی دو سده بر فضای افغانستان سایه افکنده بادوره های رشد متداوم کاپیتالیسم نیو کلوینالیسم استعمار مدرن و فرا استعمار که در حقیقت این توسعه جویی شکل مناسبات روتین و طبیعی کشورها توجیه میگردد بازی جدید وارد مراحل بنام پسا استعمار در اشکال پیچیده ای درسیستم های نظامی سیاسی و امروز در یک رابطه تنگاتنگ جهانی اینک به اوج خود رسیده است. شگردها و هم پیوستگی های ناگزیر اینبار بگونه که سه دهه قبل قابل پیش بینی نبود باتحولات نوین در گستره جهانی آغاز و برد آن در گرو نفت و گاز و ذخایر عظیم نهفته تا آسیای میانه ودر گستره پهتتر مطرح است. جنگ و بحران افغانستان و تحولات در بستر جیوپولیتیک جهان بویژه در قلمرو شوروی دیروز که با از هم پاشی آن دگرگونی های بی سابقه ای در آسیا و جهان رونما گردید بازی بزرگ همانند سود سرمایه از پرویزن ارزشهای ملی بدرآمد و دارد تعاملات و ارزش سازی نوی را فرا راه ملت ها قرار میدهد. حضور در آسیای میانه و دستیابی وچنگ انداختن در اصول رفتاری بازی های امروز معنای دیروزی ندارد. و"تقاضا برای مواد سوختی به خودی خود توضیحی بر نبردی نیست که قدرت های بزرگ به آن تن داده اند تا بر معادن جمهوری های پیشین شوروی در آسیای میانه و قفقاز دست اندازند، که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ از حیطه تصرف مسکو بیرون آمدند. بدینگونه «طلای سیاه» و «طلای خاکستری» همچون ابزار کارزاری جلوه می کنند که به قصد کسب نفوذ برای کنترل مرکز دو قاره بهم پیوسته اروپا و آسیا در گرفته است. با پاه در میانی شرکتهای عمده نفتی* لوله های نفت همانند طناب های درازی است که به قدرت های بزرگ امکان داده هشت کشور تازه استقلال یافته منطقه را به بندرگاه ژئواستراتژیک خود وصل کنند."

روسیه بعد از فروپاشی دوره افت و نقاهت را سپری کرد. صلابت و ابهت و توانایی آن بسیار کاهش یافت. روسیه نوین دچار بحران شد و قلمرو عظیم تحت نفوذ را از دست داد. با اینکه دگر سوسیالیسمی در میان نبود ولی در دیدگاه غرب و در تلقیات بجا مانده از دوران جنگ سرد و عقده های رقابتی اردوگاهی و رقیب احتمالی دور نوین در نگرش های کلان غرب هنوز رقیب و مشکوک می نماید. یورش غرب بحریم بزرگ از هم پاشیده امپراتوری شوروی جهت دسترسی به منابع و ثروت های آن و سرمایه گذاری بر این منابع عظیم در استخراج، تولید انتقال و بهره برداری از آن پای آمریکا و اروپا هردو را به اروپای شرقی و میدان های آسیای میانه کشید. با دموکراسی باد آورده تحولاتی هم وقوع یافت. انقلاب های زرد و سبز پاره ای تحولات را سبب شد. ولی این دموکراسی باد آورده پیش زمینه و بنیاد های سیاسی فرهنگی لازم نداشت و "چپ" های دیروزی در بازی کسب قدرت دست فایق داشتند. با اینکه جامه بدل کردند و تشویش نظام سوسیالیستی و ترس از عذاب وجدان در میان نبود، اما حضور گسترده غرب دوستانه تلقی نشد. زیرا منافع جداگانه است و این منافع جداگانه دید و نگرش و استقامت های جداگانه ایجاد می کند. یکه تازی غرب بویژه آمریکا دلنگرانی های برای مسکو و حتی سایر کشور های منطقه را سبب گردید که مهمترین تحول و ظرافت های سیاسی را در پاگیری سازمان شانگهای و اتحادیه کشورهای مشترک المنافع میتوان سراغ کرد. روسیه با آهستگی از بحران برآمد. در نوسازی و توسعه گام های برداشته، درگیری و در جاذبگی غرب در بحران های گریبانگیر و با استفاده از موقعیت فایق و حاکم در بستر منطقه آسیای میانه با آمادگی بیشتر در میدان های مبارزه سهیم گردید. رهبری روسیه ناسیونالیسم روسیه کبیر راپشتوانه سیاست هایش قرار داد و کشور های مشترک المنافع را که کادر رهبری اکثر این کشور ها دولتمردان کهنه کار و میدان دیده ای بودند با خود هماهنگ گردانید و همگرایی منطقوی (آسیایی) را در اولویت قرار داد. پوتین، رئیس جمهور روسیه، با همتایان ترکمن و قزاق و... وارد توافقات و تعهدات گردید.

اتحادیه اروپا، از قدرت یابی مسکو نگران است توافق نامه ای که در تاریخ ۱۲ می، میان وی و این کشورها بسته شد، تاییدی بر تغییر این منش است. مسکو که دیر زمانی با سیاست تحمیلی قدرت های بزرگ در ایجاد لوله های نفت و گاز و با دور زدن مناطق نفوذش در موضع دفاعی قرار گرفته بود، اینک تهاجم را از سر گرفته است. «بازی بزرگ» دور جدید و با پی آمدهای نو را آغاز کرده و مسکو در این بازی ها ره بسوی جنوب میگذشاید و این دور رقابت دست مسکو و پکن را برای اشتراک در معاملات و معادلات در جنوب غرب آسیا باز گذاشته است. در این دور بازی هنوز جو عدم اعتماد و نوعی نقب زنی در برابر هم محسوس است بناءً نمی توان برای تامین امنیت در منطقه و افغانستان زیاد خوشبین بود

ادامه دارد